

## آسیب‌شناسی سیاست خارجی افغانستان

(گفتگو با داکتر رنگین دادفر اسپتتا)\*

### ۱. مفهوم‌شناسی سیاست خارجی، منافع ملی و امنیت ملی

عرفانی: جناب داکتر صاحب از این‌که وقت خود را به ما اختصاص داده‌اید، تشکر می‌کنم. خوب است که در ابتدا یک نگاه گذرا به مفاهیم داشته باشیم. تعریفی که از سیاست خارجی، منافع ملی و امنیت ملی می‌توانیم داشته باشیم و پیوندی که بین سیاست خارجی، منافع ملی و امنیت ملی به صورت مفهومی، صرف‌نظر از مصداق خاص، وجود دارد. در این قسمت اگر صحبت بفرمایید.

اسپتتا: بلی، من فکر می‌کنم یک سلسله مفاهیم بسیار زیادی را مطرح کردید که بدون شک این‌ها با یکدیگر در پیوند هستند؛ اما خود شما هم به‌عنوان یک معلم علوم اجتماعی می‌فهمید که در برداشت از مفاهیم و واژگان نزد عالمان علوم اجتماعی توافق زیاد وجود ندارد؛ ولی مشترکات زیاد است. توافقی که ما بگوییم این تعریف قابل قبول است، به‌نظرم سخت است؛ ولی آنچه که مهم است، بسیاری از مفاهیمی که شما یاد کردید، چه سیاست خارجی، چه منافع ملی و چه امنیت ملی، تمام این‌ها مفاهیمی در حال تغییر هستند. مفاهیم ایستایی که برای همهٔ زمان‌ها تعریف می‌کنیم از آن‌ها، تعریف به‌دست بدهیم مصداق ندارد، به‌خاطر این که آنچه را که این‌ها باید بازتاب بدهند، خود پدیده تغییر می‌کند، همیشه نگاه شما هم به

\* این مصاحبه در تاریخ ۱۵ اسد ۱۳۹۶ توسط محمدقاسم عرفانی در کابل صورت گرفته است.

پدیده تغییر می‌کند.

## ۱-۱. سیاست خارجی

اگر بخواهیم با یک دید بسیار محدود قضاوت بکنیم، بدون شک که سیاست خارجی را می‌توانیم تقریباً این طور تعریف کنیم: عبارت است از رویکرد یک دولت در دوران معاصر، رویکرد یک دولت ملی در تعامل با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی؛ ولی افزون بر آن، آنچه در این اواخر به‌خصوص در نیمه دوم قرن بیستم برجسته شده، به‌شمول سازمان‌های غیر دولتی است؛ یعنی در واقعیت آنچه که در تعامل در برابر این‌ها و بازتاب منافع ملی شما بازتاب می‌یابد، می‌توانیم بگوییم که سیاست خارجی یک کشور و یک دولت را تعیین می‌کند. ولی نیروهایی که بر یک کشور حاکم می‌شوند، از یک طرف با در نظر داشت ایدئولوژی‌ها و رویکردهای خود و از طرف دیگر با در نظر داشت واقعیت‌های کشوری که نمایندگی می‌کنند؛ از جمله ثبات داخلی کشور، استحکام درون ملت، توان شهروندی، رشد اقتصادی، بزرگی و کوچکی نفوس، خاک، قلمرو و همین‌طور توانایی‌های دیپلماتیک، ولی کوچک‌تر از آن عوامل دیگر نیروی نظامی و موقعیت جغرافیایی، این‌ها همگی و توان همسایه‌ها [عمل می‌کنند].

اگر فرض کنیم - برای این‌که عرایض روشن‌تر شود - که همه همسایه‌های ما به توانایی ترکمنستان می‌بودند، بدون شک وضعیت امروزی ما بسیار فرق داشت؛ در حالی که ما از یک طرف در یک حوزه ژئوپلیتیک بسیار حساس قرار داریم؛ به‌خصوص در دورانی که سیاست جهانی تمرکز خود را از اروپا و خاور میانه کلاً به حوزه اقیانوس آرام و دریای جنوب چین متمرکز می‌سازد، و از طرف دیگر در محاصره چندین قدرت اتمی قرار داریم و کشورهای که به‌صورت طبیعی دارای قدرت هژمونی هستند. هژمونی منطقه‌ای شامل پاکستان و ایران، به‌خصوص ایران، همواره بر سیاست ما تأثیر می‌گذارند. عوامل گذرای دیگری هم هستند: حضور جامعه جهانی، حضور ایالات متحده آمریکا، نفوذ بیش از حد ایالات متحده آمریکا و ضعف الیت، الیت افغانستان، وابستگی نخبگان افغانستان به کشورهای گوناگون و گسست‌های آنچنانی، تمام این عوامل را که شما جمع بکنید، بر سیاست خارجی یک کشور و تعیین سیاست خارجی یک کشور نقش بازی می‌کنند.

## ۱-۲. منافع ملی

در رابطه به منافع ملی، طبیعی است که این هم یک چیز گذرا است. شاید انسان‌ها برداشت‌های گوناگون ایدئولوژیک از منفعت ملی داشته باشند؛ ولی من چنین برداشت‌هایی ندارم؛ مثلاً از دید بعضی‌ها برداشت ایدئولوژیک طوری است که تأمین جایگاه افغانستان و عضویت آن در جهان اسلام، اولین منفعت ملی ما است که باید تأمین شود تا ما به یک کشوری دارای یک عزت و آبرو تبدیل شویم. این یک دیدگاه است. دیدگاه دیگر آوردن افغانستان به‌عنوان یک عضو جهان دموکراسی است؛ اگر یک چنین جهانی وجود داشته باشد. این یکی هم برخورد و برداشت ایدئولوژیک لیبرالیستی است. ولی به هر حال، آنچه که من یک برداشت بسیار پرگماتیستی دارم، در عین زمانی که من بسیار آرمانی فکر می‌کنم، داشتن یک افغانستانی که در آن عدالت، هم عدالت اجتماعی میان طبقات و اقشار اجتماعی، هم عدالت ملی به‌مفهوم برابری میان مردم ساکن در افغانستان، و هم چنین مسائل جنسیتی و غیره تأمین شده باشد، هم یک رفاه نسبی داشته باشیم، بدون شک این‌ها همگی به ثبات به‌عنوان یک مسأله اصلی، به صلح به‌عنوان یک مسأله اصلی [بستگی دارد]. در مجموع می‌توانیم بگوییم این‌ها منافع ملی کشور ما را تشکیل می‌دهند. یک منافع ملی کوتاه‌مدت ما هست؛ مثلاً ثبات و صلح منفی؛ ثبات و صلح منفی به این مفهوم که خاموش شدن صدای سلاح‌ها و نبودن خشونت فیزیکی به‌مفهوم عدم جنگ، حداقل یک صلح منفی است. صلح مثبت به‌مفهوم عدالت، دموکراسی، آزادی و تعیین سرنوشت افراد و غیره، نبود خشونت فیزیکی و خشونت نهادی به‌مفهوم گالتونگ. این یک بحث جداگانه است. به‌نظرم این‌ها منافع امروزی ما را تشکیل می‌دهند که ما بتوانیم به‌عنوان یک دولت ملی بلاخره وجود داشته باشیم و دموکراسی به‌عنوان یک پروسه به این معنا، نه این‌که به تعویق بیافتد؛ به این معنا که این‌ها به‌عنوان پروسه‌های ضعیف هستند، این‌ها در مجموع احتمالاً منافع ملی را تعریف بکنند و تشکیل بدهند.

## ۱-۳. امنیت ملی

در مسأله امنیت ملی تمام مسائلی که شما مطرح می‌کنید، تئوری‌های زیادی در رابطه با این‌ها وجود دارد؛ ولی من کوشش می‌کنم کوتاه عرض بکنم. من فکر می‌کنم امنیت ملی اگر به‌عنوان یک فرآیند در نظر بگیریم، نه به‌عنوان یک پدیده ایستا، یک مقوله چندبعدی است، یک مفهوم چندبعدی است. شما می‌توانید بگویید سلاح‌ها خاموش شوند و من یقین دارم که یک روز در

افغانستان سلاح‌ها خاموش می‌شوند و تروریزم به‌عنوان یک خطر جدی از بین می‌رود و شاید مواد مخدر هم زیاد کاهش پیدا کند؛ ولی هنوز آنچه که ما به‌عنوان امنیت ملی یاد می‌کنیم، شامل امنیت اجتماعی هم باید باشد؛ به این معنا که شهروندان - منظور از شهروندان اقوام نیست - «انسانی‌اند آگاه که می‌توانند مربوط به اقوام باشند، هویت قومی داشته باشند، شیعه باشند، سنی باشند، طرفدار تیم بسکتبال باشند، والیبال باشند، زن باشند، مرد باشند؛ اما رابطه آنان با دولت یک رابطه حقوقی و سیاسی است.»؛ چنین انسان‌هایی که بخواهند در عدالت اجتماعی زندگی بکنند و از فقر و گرسنگی مبرا باشند، در پناه قانون امنیت داشته باشند و در عین حال در پناه قانون از آزادی برخوردار باشند. مجموعه‌ای از این عوامل را که امکانات تحصیلی برای همه فراهم، امکانات صحی برابر برای همه، این‌ها وقتی فراهم شد، در این صورت ما می‌توانیم از امنیت در یک کشور صحبت کنیم. اما این‌ها یک چیزهای آرمانی هستند؛ آرمانی مفهومی است که به‌معنای ارزش‌های اجتماعی عدالت‌طلبانه‌ای که تا حدودی در برخی از کشورهای سوسیال‌دموکراتیک شمال اروپا پیاده شده است. ولی مسأله این است که آیا ما به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی و تفاوت‌های جغرافیایی که داریم، حق نداریم به چنین امنیت‌های اجتماعی دست بیابیم؟ که من فکر می‌کنم این نسبت‌های فرهنگی در این‌جا درست نیست. یک افغان مسلمان هم حق دارد که اولادش امکان برابر رفتن به مکتب [و] دانشگاه، امکانات برابر برای پیدا کردن کار و تأمین معیشت زندگی را داشته باشد و در پناه قانون از شکنجه، از زندان و زورگویی محفوظ باشد. هیچ چنین نسبتی ندارد. ما در عین زمانی که مثلاً افغان و شهروند افغانستان و مسلمان هستیم، پشتون و تاجیک و هزاره هستیم، یک انسان هم هستیم. به‌مفهوم انتزاعی انسان، حقوقی داریم که همه انسان‌ها دارند. بر این مبنا، مجموعه‌ای از این‌ها برای تحقق این ارزش‌هایی که پیش‌تر و در آغاز عرض کردم، می‌توانم بگویم وقتی این‌ها تحقق می‌یابند؛ ولی طوری نیست که به‌صورت یک پروژه تحقق پیدا کنند، نه این‌ها یک پروسه هستند و هر روز بیش‌تر شده می‌روند.

من می‌توانم مثال بدهم برای شما. در اوائل قرن بیست، یعنی سال‌های قبل از جنگ [اول جهانی در] ۱۹۰۱ در دنیا یک کشور بود که [زنان] دارای حق رأی بودند؛ زیلانندو. دیگر در تمام کشورهای دموکراسی زنان دارای حق رأی نبودند. خوب، بین در این پروسه که ما می‌بینیم، باید تأمین اجتماعی باشد، مسائل حقوقی و آزادی‌ها هم باید شامل مقوله تأمین اجتماعی شوند؛ ولی امروز احتمالاً غیر از عربستان سعودی، نمی‌دانم دیگر جایی هم است یا نه؟ که در آن،



زنان از لحاظ تئوری [از حق رأی محروم باشند]. این که از لحاظ عملی چه قسم است گپاش جدا است. در حقوق می‌فهمید شما که بین تئوری، بین داعیه‌ای حقوقی و بین واقعیت حقوقی همیشه یک شکاف وجود دارد؛ مثلاً شما وقتی می‌بینید که تمام شهروندان افغانستانی و اتباع افغانستان- قانون اساسی ما می‌گویند- در برابر قانون دارای حقوق برابر هستند؛ ولی در عمل ما می‌بینیم چنین نیست. بعضی‌ها حقوق برابرتری دارند. اما تلاش داعیه حقوقی همین است که ما می‌خواهیم به همان طرف برویم که او عملی شود؛ داعیه حقوقی. به همین خاطر تأمین آنچه که ما امنیت اجتماعی می‌گوییم، یا امنیت در یک کشور می‌گوییم، فراتر از مقولاتی مثل جنگ و ثبات است؛ اما به دلیل عاجل بودن قضیه، طبیعی است که امروز مسائل صلح و ثبات و امنیت فیزیکی در اولویت قرار گرفته است.

## ۲. سیاست خارجی افغانستان و تضاد قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای

**عرفانی:** خوب، مفاهیم سیاست خارجی، منافع ملی و امنیت ملی را به عنوان مفاهیم شناور که در طول زمان با توجه به واقعیت‌های اجتماعی تغییر می‌کنند، تعریف کردیم. با اذعان به این که دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و اتفاق نظر نمی‌تواند وجود داشته باشد. در عین حال، مشترکات زیاد است و امنیت هم دارای ابعاد و سطوح مختلف است؛ به خصوص امنیت اجتماعی را اشاره کردید. در این جا می‌خواستم به این مسأله پردازم که برای تأمین منافع ملی، ما در یک دسته‌بندی کلی، یک محیط داخلی داریم و یک محیط خارجی و همه منافع ما در یک دنیای جهانی شده، در محیط داخلی تأمین نمی‌شود؛ به خصوص کشورهای توسعه‌نیافته نیاز است که به محیط بیرونی متوسل بشوند. یک کشور در حال جنگ و توسعه‌نیافته‌ای مثل افغانستان، چه ابزارهایی را- به‌رغم چالش‌های بسیار فراوان که اشاره کردید: قدرت همسایه‌ها و مشکلاتی که در نخبگان می‌تواند وجود داشته باشد، عدم ظرفیتی که وجود دارد- می‌توانیم به لحاظ تئوریک برای این دست از کشورها تعریف کنیم؟ حالا اگر توان نظامی و اقتصادی ندارند از قبیل عضویت در اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های بین‌المللی یا دیپلماسی فعال، چه ابزارهایی می‌توانند داشته باشند که در محیط بیرونی با استفاده از آن ابزارها، منافع خود را تعقیب کنند؟

**اسپینتا:** ببینید، ما در حوزه منافع متضاد کشورهای همسایه و هم‌چنین نخبگان خود قرار داریم. و بدون شک که بازتاب گسست‌های اجتماعی هم در سه سال گذشته در سیاست خارجی

و داخلی ما بسیار مشهود است؛ اما این بدان معنا نیست که پایان سیاست خارجی است. این به معنایی نیست که ما نمی‌توانیم سیاست خارجی داشته باشیم. طبیعی است وقتی که نهادهای دولتی ما و نیروهای نظامی و امنیتی ما و حتی بخش مهمی از بودجه توسعه افغانستان از سوی قدرت‌های خارجی تأمین می‌شود، افغانستان هم به جبر - یا خودخواسته یا ناخواسته - در چنین موقعیتی قرار گرفته است. این‌ها، نقش آن‌ها، حضور آن‌ها و صحبت آن‌ها و مداخله‌ای که می‌کنند حتی هرکدام [اگر] متمدنانه مداخله بکنند، در روند اجرای سیاست خارجی توأم با مشکلات است. طوری که کشورهای دیگر می‌توانند بر سرنوشت خود و بر سیاست خارجی خود مگری باشند، به دلیل همین قیودات و محدودیت‌ها، برای ما سخت است؛ ولی ناممکن نیست. ولی ما هم فضاهای بازی کردن را داریم در عین این حالت، به چند دلیل علی‌رغم وابستگی‌ها؛ اشاره‌ام به کشورهای غربی بود. ولی می‌توانیم علاوه کنیم مثلاً پاکستان به حد کافی در این کشور نفوذ دارد، همسایه غربی ما جمهوری اسلامی ایران به حد کافی در این کشور نفوذ دارد؛ حتی نفوذهای فراتر از مرزهای متداول. هر سه تا، هم غربی‌ها و هم این دو کشور همسایه، فراتر از اندازه قبول شده در تعاملات بین‌المللی [در کشور ما نفوذ دارند]. این از یک طرف خطرات بسیار جدی دارد که افغانستان را به میدان کشیدگی و رقابت می‌کشاند. بسیار جدی است. شما نمونه‌هایی را می‌بینید؛ ائتلاف‌هایی که با طالبان و بر ضد طالبان در سال‌های اخیر به وجود آمده، چه ائتلاف‌های علنی و چه ائتلاف‌های مخفی.

ما باید از این وابستگی افراطی که فعلاً [گرفتار آن] هستیم، کشور خود را نجات بدهیم. همین رقابت‌ها در عین زمان خطرانی که عرض کردم که بسیار تعیین‌کننده و مهم‌تر هستند؛ اما کمی فضا می‌دهد. برای استفاده از این فضا من فکر می‌کنم که آوردن یک طرز تلقی - آنچه که من در صحبت‌های اولیه خود در وزارت خارجه افغانستان به عنوان سیاست خارجی کثیرالمحور مطرح کردم - [و] استفاده از یک سیاست کثیرالمحور به جای اتکا به یک قدرت و یا یک رویکرد سیاسی، می‌تواند افغانستان را گام به گام به جایی برساند که ما به اعمال یک سیاست مستقل ملی برسیم. برای اجرای چنین سیاست ملی، یکی از پیش شرط‌هایی که عرض کردم وجود یک روحیه ملی و تقویه همبستگی است. اگر ممکن باشد بیش‌تر از اندازه که امروز داریم. در بین مردم عوام به حد کافی است؛ ولی بیش‌تر در بین نخبگان که رویکرد تباری دارند اگر این بیش‌تر تقویت شود، این‌ها می‌توانند به ما کمک کنند که در عین زمان که روابط بسیار خوب و نیکی می‌توانیم با کشورهای غربی داشته باشیم، با کشورهای پیرامون خود هم داشته باشیم تا جایی که ممکن

است از تنش‌های غیرلازم و کشاندن افغانستان به حوزه تنش‌ها و رقابت قدرت‌های منطقی و قدرت‌های جهانی اجتناب بکنیم.

سؤال این است پیش از این که شما برسید که آیا چنین چیزی در این کشوری که تا این حد وابسته است، ممکن است؟ من می‌گویم که اگر کاملاً ممکن نباشد؛ ولی تا حدودی زیادی عملی است؛ مثلاً علی‌رغم مشکلات وابستگی تا سال ۲۰۱۴، توانسته بودیم هم‌چون سیاست متوازن- بین قوا می‌گویند یک سیاست متوازن- در رابطه خود با چین، روسیه، ایالات متحده و ایران ایجاد بکنیم. ما کوشش کردیم از تنش‌ها و رقابت‌های بین این کشورها خود را دور نگه بداریم. من می‌توانم مثال‌های بسیار مشخص بگویم؛ مثلاً ما در رقابت‌های بسیار سخت میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران بر سر دوسیه اتمی طرف [هیچ‌کدام آن‌ها را] نگرفتیم. یا بر حق جمهوری اسلامی ایران برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی بر مبنای میثاق‌های بین‌المللی تأکید کردیم و در هیچ مجمع جهانی، تا زمانی که من وزیر خارجه بودم و مشاور امنیت ملی افغانستان، نماینده‌های افغانستان را اجازه ندادم علیه جمهوری اسلامی ایران یا در مسأله تحریم‌ها در سازمان ملل، یا جاهای دیگر، یا مشکلات داخلی جمهوری توده چین، چه در مسأله تایوان و چه در مسأله تبت، ما همیشه سیاست واحد چین را به صورت علنی- از وقتی مناسبات دیپلماتیک بین چین و افغانستان به وجود آمده- از آن دفاع کردیم که برای ما یک چین وجود دارد و جمهوری چین است. قضایای دیگر [همانند] مسائل حقوق شهروندی و آزادی‌ها و جدایی طلبی‌ها این‌ها مسائل داخلی جمهوری چین است و ما به عنوان یک کشور همسایه حق مداخله به خود نمی‌دهیم. می‌خواهم تأکید بکنم که در همین دو مورد- و موارد دیگر هم زیاد است- ما شدید تحت فشار بودیم که به سوی یک طرف شدیداً موضع‌گیری کنیم؛ اما ما ایستادگی کردیم و شما خبر دارید که در روابط افغانستان با چین هیچ تنش و وجود نداشت، با ایران بسیار تنش‌های کمی وجود داشت. در رقابت‌های میان عربستان سعودی و ایران، در درون خانواده جهان اسلام، ما همیشه به عنوان این که ایران کشور اسلامی و همسایه ما است و ما نمی‌خواهیم که یک جبهه دوم را در برابر ایران بگشاییم، کوشش کردیم از بی‌طرفی استفاده کنیم. من اگر مجری سیاست خارجی و یا امنیتی افغانستان می‌بودم، هیچ‌وقت نمی‌توانم به این دروغ باور کنم که اماکن مقدسه و حرمین شریفین در عربستان در خطر قرار دارد. اول در خطر قرار ندارد، هیچ‌کسی بر حرمین شریفه حمله نکرده است. آنچه که می‌گذرد، رقابت‌های منطقه‌ای است که از

سوریه و عراق شروع شده است و ما مظاهر آن را [به صورت] ضعیف تر در افغانستان هم می بینیم و در یمن هم ادامه یافته و این دو قدرت هژمونی جهان اسلام هستند که با هم رقابت دارند. ما می خواهیم از این کشیدگی خود را دور نگه داریم. این ربط دارد به منافع ملی ما. منافع ملی از این نیست که به هر دلیلی - حتی اگر از نظر مذهبی یک بخش اکثریت مردم افغانستان با یکی از این دولت ها گرایش داشته باشد - با یک همسایه خود که از لحاظ تمدنی شریک اجتناب ناپذیر تاریخی هستیم، وارثان یک میراث هستیم، با چنین کشوری یک جبهه دومی - که مثلی پاکستان باز کرده - باز کنیم. در این جا سیاست تعامل، گفت و گو، صبر، شکیبایی و دیپلماسی، باید مقدم باشد. ابزاری که شما فرمودید تا حدودی زیادی می شود؛ مثلاً تأکید زیادی ما در قراردادهای استراتژیک و امنیتی این بوده که از خاک افغانستان علیه هیچ کشور همسایه ای استفاده نشود. [این سیاست] دقیقاً در همین راستا بود که اگر تنش به وجود بیاید بین کشورهای بزرگ و قدرت های منطقی، قدرت های منطقی باید مطمئن باشند که پایگاه های افغانستان علیه این کشورها مورد استفاده قرار نمی گیرند.

### ۳. دشواری های وابستگی به امریکا و چالش های راهبرد مبارزه با

#### تروریسم

**عرفانی:** می خواهم با استفاده از صحبت های شما این طور بحث را مطرح کنم که به لحاظ تئوری، نظام بین الملل محدودیت ها و فرصت هایی را برای بازی کشورهای کوچک و بزرگ فراهم می کند؛ به خصوص کشورهای کوچک مثل افغانستان در یک نظام دو قطبی، آشن و گزینه های بسیار محدود دارد و در یک نظام موازنه قوای منعطف، مجال بازی کثیرالمحور و داشتن گزینه های متعدد بیش تر است. برداشت شما از وضعیت حاکم بر نظام بین الملل از ۲۰۰۱ به بعد چه است؟ اشاره کردید که تا ۲۰۱۴ که شما بخشی از حکومت در شورای امنیت ملی و یا وزارت خارجه بودید، تلاش کرده اید که کشور را از تنش های موجود بین امریکا و چین، امریکا و ایران، ایران و عربستان دور نگهدارید؛ ولی می خواهم یک کمی اگر چالشی نباشد، نگاه دیگر به قضیه بیندازیم. برداشت من این است که حکومت رئیس جمهور پیشین، آن گونه که باید، نتوانست این توازن را برقرار کند و مخصوصاً از دوره او باما روابط مان با غرب سرد شد. توافق نامه امنیتی را هر چند که شما مواد اساسی اش را تهیه و تنظیم کردید؛ ولی امضا نشد و ما در یک سردی بسیار شدید با غرب قرار گرفتیم. شاید این طرف یک مقدار روابط با روسیه و ایران



وضعیت مناسب داشت. آیا اتخاذ یک سیاست کثیرالمحور و رعایت توازن به این معنا است که دیدگاه و منافع ملی کشوری را که شدیداً به آن وابسته هستیم، نادیده بگیریم؟ و اولویت‌بندی در مناسبات بیرونی خود نداشته باشیم؟

**اسپینتا:** بحث برابری نیست. در سیاست بین‌المللی چنین چیزی نیست. شما ستون‌های سیاست خارجی خود را و ستون‌های سیاست‌های امنیتی خود را تدوین می‌کنید؛ اما می‌گویید که در سیاست خارجی ما این‌ها اولویت دارند و من این اولویت‌ها را افقی می‌بینم نه عمودی. شما اگر این‌ها را عمودی دیدید نه افقی؛ مثلاً در رأس برای ما همه چیز اتحاد شوروی سوسیالیستی کشور برادر ما است. اولاً این یک سیاست خارجی ایدئولوژیک می‌شود، یا اگر شما طوری دیدید که برای ما تمام جهان اسلام اولویت اصلی است؛ در حالی که چنین جهانی وجود ندارد. ما مسلمان هستیم و مردمان مسلمان در کشورهای ملی گوناگون زندگی می‌کنند که منافع ملی ما بسیار تعیین‌کننده است؛ اگر چنین چیزی می‌بود، ما باید می‌توانستیم بدون پاسپورت به کشورهای ایران و عربستان سفر کنیم. چنین چیزی نیست و گذشته از این حرف‌ها، در تاریخ معاصر هم که می‌بینیم، بیش‌ترین خراب‌کاری‌ها را کشورهای اسلامی علیه همدیگر انجام داده‌اند، چه به دستور کشورهای غربی بوده و وابستگی و چه عدم وابستگی؛ یعنی این آرمان جهان واحد اسلامی با این‌که مشترکات زیادی داریم؛ اما چنین چیزی نیست. شما مثلاً یک کشور دارای ایدئولوژی اسلامی، مثل جمهوری اسلامی ایران، را می‌بینید وقتی که منافع ملی‌اش ایجاب می‌کند، با ارمنستان رابطه گسترده‌تری نسبت به آذربایجان شیعه برقرار می‌کند. چنین چیزی می‌بینید که نیست. به همین خاطر، اگر از یک رویکرد ایدئولوژیک بگذریم، سیاست خارجی و هم‌چنین سیاست امنیتی در کشورهایی مانند افغانستان و در بسیاری از کشورهای جهان، حتی در دموکراتیک‌ترین کشورها مثل فرانسه و آلمان، بدون شک رئیس حکومت تعیین می‌کند، نه وزیر خارجه و نه مشاور امنیت ملی. این‌ها در واقع مأموران و کارمندان سیاسی هستند. این مأموران و کارمندان سیاسی در چهارچوب کلان که رهبری حکومت به آن فکر می‌کند، کوشش می‌کنند طرح‌ریزی و پالیسی‌سازی بکنند. من به‌خصوص در دورانی که مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان بودم، یک آدم پالیسی‌ساز بودم و یک آدم اپورتیفی نبودم؛ نه به تقرر کسی غرض داشتم و نه هیچ چیزی دیگر. در مسائل پالیسی هم بیشتر مسائل استراتژیک افغانستان با جهان و با محتوای عهدنامه‌ها و پیمان‌ها مسئولیت اصلی این‌ها را داشتم. این‌که آیا امضای پیمان استراتژیک با ایالات



متحدۀ امریکا کاری درست بود یا اشتباه، این را بگذاریم به تاریخ. من در آن وقت شدیداً طرفدار بودم، زمانی که در دفتر بودم، رویش زیاد کار کردم و یکی از اختلاف‌های اساسی میان من و رئیس دولت وقت هم همین بود و من این را پنهان هم نکردم. من در آن وقت طرفدار امضای این قرارداد بودم و فکر می‌کردم که شاید ما بتوانیم در برابر نفوذ پاکستان یک حالت متعادل را به جود بیاوریم. صادقانه بگویم من امروز شک دارم که این موضع من [در آن وقت] درست بود؟ ولی در آن وقت لاقلاً حتی زمانی که حکومت وحدت ملی امضا کرد، من شخصاً از این امضا استقبال کردم و هیچ پنهان هم نبود. اگر من امروز هم مشاور امنیت ملی افغانستان می‌بودم، شاید عین کار را می‌کردم، علی‌رغم این‌که با قاطعیت گذشته طرفدار نیستم؛ به دلیل اجباری که هست. اما داوری را بگذاریم به تاریخ که این چقدر درست بود یا نبود؟ این به این معنا نیست که سیاست ما به سود دیگر کشور و علیه رابطهٔ متدوال با غرب تا ۲۰۱۴ تحول یافت. درست است که یک سلسله برخوردها را ما باید به شیوۀ دیپلماتیک و آرام‌تر [انجام می‌دادیم]. روابط دولت‌ها هم چیزی نیست که شما همیشه مانند روابط یک اتحادیهٔ محصلان، به اخبار و رسانه‌ها بکشانید. در این‌جا یک سلسله عرف و عادت‌ها است و یک سلسله روش‌های بازی است که باید رعایت بکنیم. خوب بود که ما [باید] اختلافات و گفت‌وگوهای خود را طوری دیگری با ایالات متحدۀ امریکا- من یقین دارم منظور سؤال شما این است- مطرح می‌کردیم. در مواردی بدون شک افغانستان حق داشت. بدون شک هر انسان وطن‌پرست افغانستان [این را درک می‌کند]. من در ماه می ۲۰۰۶ به حیث وزیر خارجهٔ افغانستان تعیین شدم، در جون ۲۰۰۶ در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی [که] اولین مصاحبهٔ مطبوعاتی من به‌عنوان وزیر خارجه بود، گفتم با شیوه‌ای که ما جنگ را با تروریزم ادامه می‌دهیم، شکست می‌خوریم؛ مگر این‌که به‌صورت رادیکال استراتژی خود و [هم‌چنین] جغرافیای جنگ را تغییر دهیم. این [عین] جملهٔ من است. من در این اصل هیچ تغییری تا به امروز در افکارم نیامده است. در سال ۲۰۱۰ زمانی که مشاور امنیت ملی شدم، یک مقاله در واشنگتن‌پست، هشت صبح و فرانکفورت...؟ به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فارسی نشر کردم. در آن‌جا نوشته کرده بودم که حلقهٔ گم‌شده در جنگ بی‌پایان افغانستان؛ این استراتژی غلط است. امروز هم می‌خواهم بگویم که اگر تمام سربازان جهان را شما به افغانستان بیاورید، اگر در استراتژی اگر تغییر نیاید، ما نمی‌توانیم این جنگ را ببریم. منظورم از استراتژی این دو عنصر اساسی است:

۱. شما در یک جنگ با گروپ‌های چریکی و گرو لایی هیچ‌وقت برنده نیستید؛ مگر این که دو عامل را در دست داشته باشید: یک، از لحاظ تاکتیک جنگی باید گروه چریکی فاقد پشت جبهه شود؛ [زیرا] تا زمانی که گروه چریکی دارای جبهه باشد، امکان پیروزی بر او سخت است. دو، حکومت و دولتی که در برابر گروه‌های تروریستی مبارزه می‌کند، باید دارای مشروعیت و پایگاه وسیع مردمی باشد؛ یعنی حکومت‌داری خوب که به شما مشروعیت ملی ببخشد. هم حکومت گذشته ما و به‌خصوص حکومت کنونی، در این زمینه دچار مشکلات است. در هردو مورد به‌دلیل این که سیاست داخلی و سیاست خارجی با هم رابطه نزدیک دارند، خارجی‌ها نقش بسیار مؤثری داشته‌اند. عدم مبارزه با پاکستان به‌عنوان حامی، بانی و عامل تروریزم و به جای آن، دادن ۳۳ میلیارد دالر در پانزده سال کمک نظامی به پاکستان و تلقی این که پاکستان یک همکار استراتژیک ما است، طبیعی است که نمی‌تواند پشت جبهه را نابود کند. شما مجموع این مطالعات را «کنتر انسرجنسی» می‌گویید، کنتر تروریسم می‌گویید. در تمام دنیا مطالعه کنید شما تا زمانی که پشت جبهه را نبستید، نمی‌توانید ببرید.

۲. به‌دلیل فساد، سوءاستفاده و ستم بر مردم، عدم حمایت از زندگی مردم در حوزه‌های جنگی، کشتارهای ناب‌جا توسط بمباران‌های نامتناسب که با بی‌رحمی تمام [صورت می‌گیرد]. استالین یک حرف بسیار وحشتناک دارد. استالین می‌گوید که: «کشتن یک نفر قتل است؛ اما کشتن چند میلیون آمار است.» روزمره می‌شود؛ شما دیگر آن حساسیت گذشته را ندارید. من تازه که آمده بودم، یک حادثه که می‌شد [و یا] دو تا انسان افغان کشته می‌شد، شب تا صبح در خانه خود راه می‌رفتم؛ ولی امروز اعضای خانواده من کشته می‌شوند، پس کار خود را شروع می‌کنم؛ چون آمار شده و شما دیگر با آمار سر و کار دارید نه با احمد و محمود. عاطفه انسان به‌لحاظ روانی عادت پس‌زدن را شروع می‌کند. در چنین حالتی که زندگی انسان‌ها به این‌گونه بی‌رحمی می‌گذرد، وجود شرکت‌های خصوصی امنیتی که خارجی‌ها و یک قشر ثروتمند داخلی، جنگ‌سالاران نوین، نه جنگ‌سالارانه کهنه، در آن شریک بودند، به اضافه قراردادی‌ها و صدها نفر قراردادی که در سال‌های گذشته میلیونر شدند، و در نبود جامعه مدنی، (انجوه‌های<sup>۲</sup> پول‌بگیر خارجی، جامعه مدنی

1. Counter-Insurgency.

2. NGO's.

نیستند)، علی‌رغم کارهای خوبی که بعضی از آن‌ها می‌کنند، طبیعی است که باعث شد این جنگ به درازا بکشد. تا جایی به درازا کشید که امروز ما شصت درصد خاک افغانستان را در کنترل نداریم؛ شهرهای بزرگ ما در محاصره قرار گرفته است، رشد اقتصادی ما یک سیر معکوس را طی می‌کند و زیرساخت‌های ساخته‌شده رو به ویرانی می‌گذارد، و بدتر از همه ناامیدی انسان افغانستان است. از این منظر هم اگر ما به خود به دید انتقادی ببینیم، به‌عنوان دولت‌مردانی که من مسئولیت دارم و نمی‌خواهم بگویم چون صلاحیت پیش حامد کرزی بوده و او رئیس بود من ندارم، هر کار خوب و خرابی که در ده سال که من عضو حکومت بودم، چه خوب چه خراب شده باشد، من شریک هستم و مسئولیت آن را در پیشگاه مردم و تاریخ دارم. من نمی‌خواهم بگویم که خوب‌ها از من است و خراب‌ها از دیگران این‌طور نمی‌خواهم بگویم. در جایی که من مخالف هم بودم، اگر خراب شده من مسئولیت دارم؛ چون عضو بودم، عضو حکومت بودم. این شرافت دموکراتیک انسان است. اما اگر من به جای حامد کرزی می‌بودم، شاید نارضایتی خود را به این شیوه بیان نمی‌کردم. اما وقتی که مشاور امنیت ملی - که تصادفاً هفته آینده کتاب هم بیرون می‌شود و پروتکل‌هایی از این‌ها را شما بخوانید - آقای اوباما - یک روز پیش از ملاقات با اوباما - می‌آید و می‌گوید که ما طالبان را دیگر تروریست تلقی نمی‌کنیم و با طالبان نمی‌جنگیم، در پاسخ حامد کرزی که می‌گوید خوب اگر طالبان آمدند و بچه‌ها و معلمان یک مکتب افغانستان را گروگان گرفتند و در جریان درگیری یک عده اطفال افغانستان کشته شدند، این از دید شما تروریزم است یا نه؟ می‌گوید نه. شما وقتی سیاست‌گذار افغانستان باشید، چه برخورد می‌کنید؟ خیلی اسرار پشت پرده است که دردناک‌تر از چیزهای ظاهری است که ما می‌بینیم، وحشتناک‌تر از این چیزها است.

وقتی می‌گویم پس تروریزم چیست؟ می‌گوید زمانی که تأسیسات ایالات متحده آمریکا یا دیپلمات‌های ایالات متحده آمریکا مورد حمله قرار بگیرد! این، راسیسم خالص است. نژادپرستی چیست؟ خون انسان غیر سفید مسلمان کم‌تر ارزش دارد از انسان موبور. صاف و پست‌کننده راسیسم برداشت از رویکرد اروپا و آمریکا، برتری همین است، من یک آدم ضد امریکایی نیستم، ضد دموکراسی غربی هم نیستم، برعکس شدید طرفدار هستم، شدید. آدم ضد سکولاریسم هم

۱. این مصاحبه در ۶ ماه آگست ۲۰۱۷ انجام شده بود، این آمار مربوط به آن دوران است.

نیستم، هیچ انکار هم نمی‌کنم، علنی می‌گویم به هرکس هر جا می‌فهمند که من چه فکر می‌کنم. من یک سوسیال‌دموکرات هستم؛ اما نه به معنای این که من سلطه انسان غربی بر انسان شرقی و بر انسان افغانستان [را] قبول داشته باشم. من یک شهروند افغانستان هستم و یک انسان میهن‌پرست افغانستان هستم. این قسم ادعاها و این قسم تحلیل‌ها ما را از دورن زخمی می‌کند. اما ایجاب دیپلماسی همین است که باز شما مجبور هستید به خاطر منفعت ملی خود بنشینید و گپ بزنید و زیاد این گپا را به بیرون نکشانید. این طور نبوده که امریکایی‌ها گل و گلزار بوده باشد و احساسات حامد کرزی همه را خراب کرده باشد.

#### ۴. نقش مشروعیت داخلی بر چانه‌زنی خارجی

عرفانی: ما در مناسبات بین‌المللی چیزی به نام تضاد منافع را انکار نمی‌توانیم، و تئلاف‌ها و هم‌سویی‌ها اگر صورت می‌گیرد، یک مقدار تقارن منافع یا اشتراک منافع وجود دارد که کشورها را به همدیگر نزدیک می‌کند. جنگی که در افغانستان شروع شد به رهبری امریکا و متحدینش و ما هم شریک این جنگ قرار گرفتیم، در چارچوب گفتمان مبارزه با تروریسم می‌شود این را تفسیر کرد و گفته می‌شود که یکی از اشکال قدرت، قدرت مولد است که شما گفتمان تولید کنید. با تولید گفتمان، ساختارهای ذهنی و روانی ایجاد می‌کنید و در ذیل آن گفتمان، منافع خود را تأمین می‌کنید. شما به محدودیت‌ها اشاره کردید که امکان گفتمانی همه‌چیز وجود ندارد؛ ولی در عین حال اشاره کردید که در این استراتژی دو عنصر که باید وجود می‌داشت یکیش مشروعیت دولت بود که از این جهت هردو حکومت را دارای مشکل بررسی کردید...

اسپینتا: منتها بحران مشروعیت حکومت گذشته با این حکومت تفاوت دارد. حکومت گذشته خوب یا خراب از یک انتخابات بیرون آمده بود و این حکومت مشروعیت دموکراتیک ندارد؛ [زیرا] ما دارای نظام صدارتی نیستیم که رئیس‌جمهور توافق کند. ما داری یک نظام ریاستی هستیم که برنده انتخابات رئیس‌جمهور می‌شود؛ برنده یک انتخابات شفاف و دموکراتیک رئیس‌جمهور می‌شود و از این طریق مشروعیت دموکراتیک پیدا می‌کند. یا در بدترین حالت اگر قانون را مسکوت بگذاریم، به دلیل عرضه خدمات و حمایت از مردم، مشروعیت اجتماعی پیدا می‌کند که این حکومت هردو را ندارد.

## ۵. اختلاف نظرهای اساسی افغانستان و امریکا

عرفانی: بسیار خوب، گفتید یکی از عناصری که یک راهبرد را به موفقیت می‌رساند، این است که گروه‌های تروریستی فاقد جبهه پشتوانه باشد و این که نه تنها این جبهه از بین برده نشد؛ بلکه ۳۳ میلیارد دالر هم آنجا تزریق شد. می‌خواستم برای نسلی که این مسائل را تعقیب می‌کنند [و] اهل مطالعه هستند، در صورت امکان بفرمایید که جدای از آن اشتراکات کلان که در امر مبارزه با تروریسم بین افغانستان و امریکا می‌تواند وجود داشته باشد، در این جنگ و حضور امریکا در این‌جا، چه تضادهای مشخصی از نظر درک ما و امریکا وجود دارد که آن‌ها باعث می‌شود آمریکایی‌ها مسیری را بروند و ما مسیری را و در نتیجه آن چیزی را که ما می‌خواهیم برآورده نشود؟

اسپینا: خوب، اول ما در مبارزه با تروریسم خوب شروع کردیم؛ حداقل اواخر سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ تا حدودی یک مبارزه خوبی که منجر به شکست و سقوط طالبان شد، صورت گرفت؛ اما رستاخیز مجدد طالبانی به کمک پاکستان که متأسفانه در این‌جا اهمال‌های جدی در مبارزه با تروریسم صورت گرفت. در افغانستان حداقل در حکومت این خواست همیشه بود که برای نابودی [تروریسم]، پیش از این که این گپ کلان شود، منبع یعنی پاکستان را زیر فشار بگذاریم. منظورم - از این که پیش‌تر عرض کردم که جغرافیای جنگ را باید عوض کرد - این نبود که بریم به پاکستان حمله کنیم و بمباران کنیم. به این صورت من طرفدار مداخله نظامی نیستم و واقعیت هم نیست، با فلسفه جهان‌بینی‌ام هم تطابق ندارد. منظورم این بود که از ابزار دیپلماتیک و اقتصادی باید استفاده شود. برعکس، متجاوز پاداش دریافت کرد نه مجازات! ۳۳ میلیارد دالر کار [پول] کمی نیست، پاکستان به‌عنوان متحد استراتژیک جامعه بین‌المللی معرفی شد.

به‌نظر من در امر مبارزه با تروریسم هم بین ما و ایالات متحده امریکا، یک تفاوت بنیادی و اصولی وجود دارد و این، از نوع تفاوت‌های تاکتیکی و گذرا نیست. اگر افغانستان شکست بخورد - که محتمل است، باید جدی بگویم که محتمل است - یکی از دلایل اصلی - تنها دلیل نه - تفاوت استراتژیک و اساسی بین ما و ایالات متحده امریکا است. به‌گونه انتزاعی، ایالات متحده امریکا می‌گوید ما خواهان افغانستان پیشرفته، باثبات و باامنیت می‌باشیم و غیره و غیره ما هم همین گپ را می‌زنیم؛ اما چگونه به چنین افغانستانی می‌رسیم؟ مؤلفه‌های رسیدن به



چنین افغانستانی چیست؟ کدام‌ها است؟ در این مورد ما اختلافات جدی داریم. همین امروز هم همین‌طور است. سیاست مداراجویی یک مقوله بین‌المللی است (Appeasement) شما با ایسمنت نمی‌توانید با قدرت‌های خودکامه و اوتیریتیر و میلیتاریست به توافق برسید. شما با نمایش قدرت می‌توانید. سیاست ایسمنت را اگر به صورت یک مثال بگوییم، مثل این است که شما یک مرغ روی شانه خود دارید و یک خرس دنبال شما می‌دود، یک دفعه پای را می‌کنید و می‌اندازید پیش خرس. دفعه دیگر بال را و بعد سینه مرغ را؛ در آخر [چون] چیز دیگری نیست، خود شما را می‌خورد. به جای این، شما از اول باید خود را مسلح بسازید و مقابل او ایستاد شوید. تجربه مبارزه با فاشیسم همین را نشان داد. در تعامل میان قدرت‌های دموکراتیک می‌تواند قضیه متفاوت باشد؛ به دلیل این‌که نیروهای شهروندی قوی هستند و به دلیل این‌که جامعه از درون بر دولت‌ها فشار می‌آورد. به این دلایل در آن‌جا ایسمنت، گفت‌وگو و بحث‌های دیپلماتیک می‌تواند جایگاه داشته باشد؛ در حالی که حکومت‌های خودکامه و دیکتاتور، بنیادش بر توسعه‌طلبی است. اصلاً پاکستان یک ایده است. پاکستان بر مبنای ایده وارث خلافت اسلامی مغولی شامل بخش‌های مهمی از افغانستان کنونی تا آسیای میانه و مسلمانان نیم‌قاره هند به وجود آمد. این ایده هم ساختار، هم ایدئولوژی و هم تمام رویکردهای سیاست داخلی و خارجی پاکستان را تا امروز شکل می‌دهد. هیچ‌وقت این ایده تغییر نکرده است، هیچ وقت؛ در حالی که ایران یک ایده نیست. ایران یک واقعیت است. جمهوری اسلامی ایران یک دولت ملی دارد، سرحدات ثابت دارد. هژمونی و توسعه‌طلبی [پاکستان] بر مبنای سلطه‌طلبی ایدئولوژیک است. مبنای موجودیت پاکستان همین است که باید در همین حوزه یک خلافت اسلامی را به وجود بیاورد. این ایده هنوز تحقق نیافته است. شما در پاکستان با سندی و پنجابی، بلوچ و پشتون، شیعه و سنی و مسیحی روبه‌رو هستید نه با یک ملتی که دارای یک (Coherence) است. در این ملت تنها چیزی که مشترک است، یکی همین ایده است و دوم ابزار تحقق این ایده است. ارتش پاکستان بدون رفتن دنبال این ایده، به جای دیگر نمی‌تواند برسد.

از بحث کمی دور شدیم؛ من معذرت می‌خواهم. حال در برخورد و پیدا کردن راه‌حل در این رابطه ما با ایالات متحده آمریکا اختلافات اساسی داریم.

## ۶. تغییر ماهیت طالبان از تروریسم به گروه شورشی

عرفانی: می‌خواستم دقیقاً به همین اختلافات اساسی در امر مبارزه با تروریسم بپردازیم.

اسپنتا: عرض کردم آنچه که برای ما تروریسم است، برای ایالات متحده شورش‌گری است. از سال ۲۰۱۰ با فشار انگلستان، مقوله «انسرجنسی» (Insurgency) و شورش‌گری وارد اسناد بین‌المللی برای افغانستان گردید. طبیعی است که من آن وقت مخالفت کردم و این را از سند کنفرانس دوم لندن برای افغانستان کشیدم؛ ولی بعد از آن، وزرا و ارکان دولتی که طرفدار انگلیس و امریکا بودند، از مقوله انسرجنسی در تمام اسناد استفاده کردند. به این ترتیب، انسرجنسی یعنی یک شورش‌گری داخلی علیه یک نظام نامشروع. این شورش‌گری داخلی می‌تواند دارای افکار محافظه‌کارانه باشد، می‌تواند افکار ترقی‌خواهانه باشد، کمونیست باشد، سوسیالیست باشد؛ به همه حال، قباحت‌زدایی از طالب صورت گرفت. بعداً تقسیم‌بندی طالب بر مبنای رویکردهای کشورهای غربی، به شبکه حقانی و به طالبان مسلح. ببینید که رسانه‌های افغانستان هم به هر دلیل که بود، عین چیز را به عهده گرفتند؛ به‌خاطری که پولیتیکال پرکت (Political Pract) نیست. شروع کردند به گفتن طالبان مسلح. خوب، طالبان هستند که با ما می‌جنگند با چپک نمی‌جنگند. اضافه‌کردن این صفت از مقولات انگلساکسونی در گفت‌وگوها آمد. ما کسانی که مقاومت کردیم، یک اقلیت بودیم؛ [لذا] در درون [نظام] رفته‌رفته رسمی شد. شبکه حقانی که حقانی معاون اول ملا هبیت‌الله و مسئول امور نظامی است، این تروریست است و شورای کویته تروریست نیست. چنین تقسیم‌بندی‌هایی، تقسیم‌بندی‌های نیکی نیست؛ نه آکادمیک است و نه مبتنی بر منفعت افغانستان؛ بلکه به این خاطر است که شبکه حقانی تأسیسات امریکایی و غربی را بیش‌تر مورد حمله قرار می‌دهد. «ماری که مرا نگرزد، هزار سال زندگی کند»، فلسفه این است؛ ولی برای ما به‌عنوان یک کشور قربانی، چنین زیباکاری‌ها و آرایش و پیرایشی در کار نیست. طالبان ما را می‌کشد. کدام برنامه دهقانی، اصلاحات ارضی و اصلاحات تعلیم و تربیه تا به حال از طالبان دیدید که بگویند انسرجنسی است؟ یک حرکت تروریستی، یک گروهی که هر روز مرتکب جنایت جنگی می‌شود، انسان‌های بی‌گناه افغانستان، زنان و کودکان و مردان را کشته است، این تروریسم هست یا نیست؟ ما در این رابطه عمیقاً با ایالات متحده آمریکا اختلاف داریم و نباید به‌دلیل گرفتن فن و کمک و این حرفا، بر این واقعیت چشم‌پوشی کرد.

## ۷. سیاست مداراجویی با طالبان و حامیانش

عرفانی: شما اشاره کردید که رئیس دولت، بسیاری از سیاست‌ها را تعیین می‌کرده و شما اختلاف نظرهای داشتید. ما هم نمی‌خواهیم که مسائل را کلاً به آن‌جا بکشانیم؛ [ولی سؤال این است] که چرا از حکومت خارج نشدید؟

اسپینتا: من هیچ‌وقت پنهان نکردم با این که عضو دولت بودم. شما هیچ‌وقت از من نشنیدید که من به طالبان برادر گفته باشم. هیچ‌وقت از من نشنیدید که گفته باشم طالبان تروریست نیستند. هیچ‌وقت از من نشنیدید که گفته باشم با عریضه‌نویسی و تضرع، ایسمنت و مداراجویی می‌شود به صلح رسید و خیلی مسائل دیگر. من نظراتم هیچ پنهان نیست. یا مشکل مبارزه با فساد. من فکر می‌کنم که وقتی فاکتور دوم مبارزه با تروریسم کم دیده می‌شود، حمایت مردم را چگونه می‌توانیم به دست بیاوریم؟ زمانی که شما قانون را بر زورمندان و ناتوانان برابر اعمال بکنید. دولت انحصار بر اعمال زور را در دست داشته باشد. در حالی که زورمندان غارت می‌کنند، وزرا و ارکان دولت چور و چپاول می‌کنند و کاخ‌ها و قصرها در سراسر کابل به فراوانی و در جاهای دیگر دیده می‌شود؛ ولی دولت تا به حال چه کرده؟ در این زمینه ناکام بوده است. در همین مورد هم من [درباره] فرماسیون فساد یعنی ارتقای فساد، در سال ۲۰۱۱ مقاله‌ای نوشته کردم که فساد چگونه در افغانستان به یک صورت‌بندی اجتماعی و اقتصادی ارتقا یافته است، نه به‌عنوان یک معضله اجتماعی. یک صورت‌بندی؛ مثل که فئودالیسم یک صورت‌بندی اقتصادی است، مثل که سرمایه‌داری یک صورت‌بندی اقتصادی است. همین چند شب پیش از یک کسی شنیدم که می‌گفت پنجاه درصد اقتصاد افغانستان [را] سکتور (Unformal) غیر رسمی و یا اقتصاد سایه‌ای تشکیل می‌دهد. وقتی چنین باشد، پس این یک صورت‌بندی است. شما با یک پدیده انتزاعی مجزا روبه‌رو نیستید، یک صورت‌بندی اقتصادی است که شما به کمک یک جنبش اجتماعی ترقی‌خواهانه می‌توانید بشکنید.

## ۸. گسست‌های تاریخی و ضعف دستگاه دیپلماسی افغانستان

عرفانی: از ۲۰۰۱ به این طرف، یک نظم جدیدی در افغانستان شکل گرفت؛ [به این معنا که] انتخابات آمد [و] ساختارهایی ایجاد شد. می‌خواستم در ارتباط با ساختارهای واقعی که در عرصه سیاست خارجی در افغانستان وجود دارد، با استفاده از یک مثالی که در مورد پاکستان

زده می‌شود، ذهنیت خود را منتقل کنم و نظر شما را داشته باشم. نویسنده به نام آصف‌حسین می‌گوید یک ضرب‌المثل پاکستانی است که می‌گوید: «فیل دو نوع دندان دارد: یک دندان نمایشی دارد و یک دندان که با او می‌خورد» و در مورد پاکستان می‌گوید: انتخابات، قانون اساسی، احزاب و غیره دندان‌های نمایشی هستند؛ اما با آن دندان‌هایی که عملاً جویده می‌شود و خوراک صورت می‌گیرد، دندان‌های پنهان است و کسی آن‌ها را نمی‌بیند و این دندان‌های نمایشی آن کارکرد را ندارد. می‌خواستم با توجه به حضور جناب‌عالی در رهبری وزارت خارجه - به‌رغم محدودیت‌هایی که اشاره کردید - و حضور شما در شورای امنیت ملی و این‌که در طول این مدت اوضاع را از نزدیک کنترل کردید، از ۲۰۰۱ به این طرف که دستاورد ما قانون اساسی است و نهادهای جدیدی ایجاد شده است، ساختارهای سیاست‌گذاری در عرصه سیاست خارجی افغانستان، دچار کدام تحول مبنایی شده است یا همان روند و رسومات قبلی، شخص‌محورانه، که قبلاً در قالب سلطنت، خانواده و یا یک حزب خاصی بود، حالا هم ادامه پیدا کرده است؟

**اسپینتا:** ببینید همه ساختارهای ما در سی و هشت سال تقریباً چهل سال گذشته شکست. یکی این است که مکانیسم‌های مجری سیاست خارجی ما که وزارت خارجه و سفارت‌خانه‌ها باشند، این‌ها هم شکستند. یکی از دلایل استواری و قدرت‌مند بودن نهادها، تداوم است. شما که تاریخ سرزمین‌های ما را مطالعه کرده باشید، انقطاع است. شما هیچ اشرافیت را در مشرق‌زمین نمی‌بینید که چهارصد سال عمر داشته باشد؛ در حالی که اشرافیت فرانسوی و انگلیسی را می‌بینید از هفتاد، هشتاد «پدر دوک»، «بچه دوک، بچه دوک» و «بچه لرد، بچه لرد» هستند. حالا من نمی‌خواهم از نظام‌های سلطانی دفاع کنم؛ اما به یک تداوم نیاز است. در افغانستان چنین تداومی نبود. تمام این ساختارها شکسته بودند؛ مثلاً ما با شوروی سابق در دوران سلطنت دو قرارداد داشتیم در مورد تعیین مرزهای دریای آمو؛ [یعنی] مرز مشترک اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان. پدران ما و شما با این‌که ما سلطنت را می‌گوییم؛ اما در همان وقت ۱۹۳۳ و بعداً ۱۹۵۴ یا ۵۳ همین حدود است - تاریخ‌ها را دقیق به‌خاطر ندارم، به آرشیو وزارت خارجه موجود است - زمانی که بحث می‌کردند که رودخانه آمو تا کجا و چگونه مرز مشترک میان اتحاد جماهیر شوروی و کشور پادشاهی افغانستان را تشکیل می‌دهد؟ نشستند در کنار دریا، صخره‌ها و سنگ‌های کنار دریا را رسم کرده‌اند. در دورانی که نه کامپیوتر بود

و نه کامره عکاسی و فیلم برداری. شما می‌توانید با رجوع - اگر صخره‌ها را آب نبرده باشد و نشکسته باشد - به آن‌ها بدانید؛ اما زمانی که من به وزارت خارجه رفتم، یک مکتوب عادی را باید خودم تایپ می‌کردم. ما حتی یک کسی که فارسی‌نویسی درست را بلد باشد، نداشتیم. پشتو را هیچ‌کس نمی‌توانست بنویسد؛ به دلیل این که زبان مشکل است. [در] انگلیسی فهم بسیار کم داشتیم بسیار کم. باز وفاداری کارمندان وزارت خارجه و دیپلمات‌های ما بیش‌تر به قوم، تبار و شخصیت‌ها و رهبران گروه‌های جهادی بود و یا کسانی که از گذشته مانده بودند؛ [مانند] کمونیست‌ها و غیره. با چنین شرایطی، شما باید به یک دستگاهی توجه می‌کردید که منفعت ملی را انعکاس دهد. من دیپلمات‌های برجسته وزارت خارجه را - وقتی که شب می‌رفتند به تلویزیون از یک حزب دفاع و تبلیغ می‌کردند - ده دفعه می‌گفتم که این [کار] درست نیست؛ ولی صلاحیت برکناری او را نداشتیم.

من زمانی که به وزارت خارجه رفتم، سه نفر از یک قوم بود. قومی که در تاریخ این کشور همیشه مورد ظلم و ستم قرار گرفته است؛ ولی از نظر توانایی و سواد و تحصیل در سال‌های اخیر خوشبختانه به‌گونه بسیار امیدوارکننده‌ای زن و مرد این‌ها جلو افتاده‌اند از دیگران! و به باورم این‌ها باید لوکوموتیو پیشرفت این جامعه باشند؛ [از] مردم هزاره سه نفر دیپلمات بودند. و من روزی که از آن‌جا بیرون شدم، ۶۱ نفر بودند. نه به‌خاطر این‌که من عاشق کسی باشم؛ ولی یک امتحان کانکور را آوردم هر کس که لیاقت داشت، می‌آمد و کسی که نداشت، نمی‌آمد. به هر حال تا حدودی بازسازی شد. اما ادامه کار این بازسازی متأسفانه متوقف گردید و دستگاه هم‌چنان دچار گسستگی است؛ ولی بهتر از سال ۲۰۰۲ است.

## ۹. تفاوت‌های ساختاری ما و پاکستان در عرصه سیاست‌گذاری خارجی

اما آنچه شما در مورد پاکستان گفتید، ببینید منظور اردوی پاکستان است، منظور استخبارات پاکستان است که این‌ها دندان‌های اصلی است که می‌جوند. از مشکلات مذاکره و گفت‌وگوی ما با پاکستان همیشه همین بود که در افغانستان علی‌رغم ضعف و ناتوانی، نمایندگان حکومت در آنچه که می‌گفتند، صلاحیت داشتند: وزیر خارجه، دفاع و رئیس‌جمهور صلاحیت تأیید نهایی را داشتند. در پاکستان این‌طوری نبود. ما با صدراعظم باید گفت‌وگو می‌کردیم یا رئیس‌جمهور و این‌ها هیچ‌کاره بودند. اصل قدرت پیش‌لوی‌درستیز و رئیس‌آی اس آی بود. به



همین دلیل هم بود که ما همیشه یک بهانه درست می‌کردیم و حق و ناحق لوی‌درستیز خود را هم می‌بردیم، رئیس استخبارات خود را هم می‌بردیم که از نظر پروتکلی درست شود که ما با اصل قدرت گفت‌وگو کنیم؛ یعنی همان دندان‌های پنهان فیل که شما اشاره داشتید. و مشکل بود در این زمینه ولی حالی که مشکلات را داریم. و خوشبختانه ما چنین دندان‌های پنهانی نداریم، این خطرناک است مانع دموکراسی است ضد دموکراسی است. دولت‌های موازی حکام نه اصله قدرت به وجود می‌آورد که یکی مشروعیت دموکراتیک دارد یعنی با آراء مردم انتخاب شده است از طریق انتخابات آزاد صدراعظم و یکی دیگر مشروعیت مکانیسم اصلی دولت یعنی استپلیشمنت را دارد از او برخوردار است و او اردو و استخبارات است. در پاکستان همین‌طور است و خوشبختانه که در افغانستان چنین نشده است و امیدوارم که چنین نشود.

## ۱۰. خواست‌های پاکستان از افغانستان

عرفانی: اگر در مورد پاکستان از زاویه دیگر صحبت کنیم؛ چون از همسایه‌های خیلی قدرت‌مند و تأثیرگذار ما است و هیچ‌وقت نمی‌شود نادیده‌اش گرفت. شما به‌خوبی اشاره کردید که پاکستان یک ایده است. به‌نظر من شکل‌گیری این ایده برمی‌گردد به اوایل قرن بیست؛ زمانی که خلافت عثمانی در پی جنگ اول جهانی توسط مصطفی کمال برچیده شد و بعد زمزمه‌هایی در نقاط مختلف جهان اسلام مبنی بر احیای خلافت، از جمله در هند، شکل گرفت و «مسلم‌لیک» در این زمینه گام‌هایی را برداشت؛ ولی تا جایی که من مطالعه دارم، محمدعلی جناح دنبال حکومت سکولار بود و دنبال ایجاد دولت اسلامی در این منطقه نبود؛ اما علامه اقبال و ابوالاعلی مودودی و افرادی از این قبیل دنبال این تفکر بودند. حال اگر ما همین ایده را در نظر بگیریم که شما زاویه جدیدتر بحث را گشودید، در چارچوب این ایده کلان احیای خلافت یا ایدئولوژی اسلامی که این‌ها تعقیب می‌کنند، چه خواست‌های مشخصی را پاکستان از ما انتظار دارد که اگر آن‌ها برآورده شود، افغانستان را به‌عنوان یک دوست و برادر کوچک می‌پذیرند و اگر نشود، هم‌چنان این روند را ادامه خواهد داد؟

اسپینتا: راست را من برای شما بگویم. من تقریباً در تمام گفت‌وگوها- غیر از یک گفت‌وگو که برای تداوی خارج بودم- در تمام گفت‌وگوهایی که میان ما و پاکستان صورت گرفت،

چه گفت‌وگوهای علنی و چه مخفی، یکی از کسانی که حضور داشت، من بودم- به همین خاطر، آقای کرزی می‌گوید که این (اسپنتا) شاهد است؛ چون در بسیاری جاها که دیگر کارکنان دولت ما نبودند، به دلایلی نبودند که یا ایده نداشتند که در آن‌جا به رئیس‌جمهور بگویند این طور بگو یا این طور بکن؛ مشورت بدهند و دلایلی دیگر هم بود- [ولی] من هنوز درست نمی‌فهمم که پاکستان دقیقاً از ما چه می‌خواهد. یک چیز را می‌فهمم که پاکستان به کم‌تر از این‌که افغانستان را به یک کشور تابع خود و کنترل‌شده توسط پاکستان تبدیل کند، راضی نیست. به کم‌تر از این راضی نیست. این را کاملاً می‌فهمم. پاکستان می‌خواهد که چه از طریق طالبان و چه از طریق نیکتایی‌زده و دریشی‌کرده، به هر ترتیب افغانستان را به یک نوعی (Protector-torat) کشور تحت‌الحمایه خود تبدیل کند؛ همان‌طور که مثلاً لبنان تا سال ۱۹۸۰ زیر تأثیر سوریه بود. حتماً یاد شما است و نمونه‌های از این [دست] هنوز هم در جهان است که من نمی‌خواهم متعرض شوم.

یک چیز دیگری را نیز که من می‌فهمم- برخلاف خیلی کسانی که نقش دیورند را بسیار عمده می‌بینند- [این است] که حتی افغانستان اگر دیورند را هم به رسمیت بشناسد، مشکل ما و پاکستان حل نمی‌شود. این (دیورند) بین ما و پاکستان بدون شک یک مشکل است؛ اما پاکستان حالا به دیورند معکوس فکر می‌کند. در گذشته ما آن طرف داعیه داشتیم؛ حال که آن‌ها تا به بلخ را گرفتند، تا کرانه‌های رود آمو رسیدند، قندوز را گرفتند، جاهای دیگر را گرفتند؛ ولی ایستاد نشدند. در آن وقت نه امریکایی در افغانستان بود و نه کسی دیگر و جنگ پاکستان ادامه داشت. به‌نظر من پاکستان برای تحقق [همان] ایده، یک افغانستانی که عمق استراتژیک او را تشکیل بدهد، برای ایجاد یک خلافت و امپراتوری کلان اسلامی، هم چنان مطرح است؛ اما دیگر عوامل را می‌خواهم بگذارم. هیچ‌وقت هم پاکستانی‌ها نیامدند و به ما نگفتند که این خواست‌های ما است؛ یک دو سه اشاره‌هایی شده که شما باید رابطه خود را با هند طوری عیار بکنید که ما احساس خطر نکنیم. خوب، این حق این‌ها است ما باید با هند طوری رابطه داشته باشیم که برای پاکستان تهدید نباشد؛ اما این‌که او احساس بکند مربوط به خود او است. از جمله برای افغانستان آیا ممکن است که سالانه دوهزار بورس تحصیلی هند را رد بکند به‌خاطری که پاکستان ناراحت نشود. ما یک کشور غریب هستیم. ما باید با هند بتوانیم روابط دوستانه خوب داشته باشیم، بدون ناراحتی پاکستان. اما حق پاکستان است که از افغانستان علیه امنیت ملی پاکستان توسط هیچ

کشوری کاری خلاف صورت نگیرد. این حق [پاکستان] است.

## ۱۱. جایگاه همگرایی منطقه ای در سیاست خارجی افغانستان

**عرفانی:** به‌عنوان آخرین سؤال و با معذرت از این‌که امروز شما را خسته ساختم. در بحث سیاست خارجی شما اشاره کردید که چه عناصر و مؤلفه‌هایی هست که یک کشور را توانمند می‌سازد؛ از جغرافیا گرفته تا سطح سواد جمعیت، دانش فنی، توان اقتصادی و نظامی و غیره. می‌خواهم در ارتباط با موقعیت جغرافیایی افغانستان بیرسم این‌که ما به بحر راه نداشتیم و راه ترانزیتی ما منحصر بوده به یک جای خاصی [و این] نقطه ضعیفی برای ما بوده است. حال اگر صحبت از این می‌شود که ما می‌توانیم به‌عنوان چهارراه ترانزیتی منطقه مطرح باشیم و این چالش را ما تبدیل به یک فرصت کنیم که جنوب آسیا را به آسیای میانه وصل کنیم و شرق را با غرب آسیا و گام‌هایی که برداشته شده است و در موردش صحبت می‌شود که موفقیت‌آمیز هست. اگر از تعبیر مورگنتا استفاده کنیم که می‌گوید برخی از این عناصر پویا است و در مرور زمان تغییر می‌کند و برخی دیگر ثابت است و هیچ تغییری نمی‌کند. در این قسمت دیدگاه جناب‌عالی را داشته باشیم.

۳۳۴

**اسپینا:** خوب است که بحث ما و شما زیاد به تئوری‌های کلاسیک سیاست خارجی نرفت و این خوب است. بدون شک افغانستان از لحاظ موقعیت ژئوپولیتیکی‌ای که دارد- همان‌طور که تهدیدها و این‌ها پدیده‌های جدی هستند و عوامل جدی هستند، شانس‌هایی هم هستند. یک فرصت خوب است که اگر ما امنیت داشته باشیم، اگر ما با همه کشورها روابط با تنش کم‌تر- نمی‌گویم عاری از تنش- داشته باشیم- می‌تواند یک به چهارراه بده‌بستان‌های تجارتي و اقتصادی و یک جایی برای وصل میان شمال و جنوب و شرق و غرب تبدیل بشود. از نظر تئوری این درست است؛ ولی پیش شرط تحقق این همه، امنیت و ثبات در افغانستان است. محصور بودن در خشکه یک سرنوشت تاریخی است که آمده است. کشورهای همسایه ما، آسیای میانه، هم همین‌طور هستند و همه این کشورها در تلاش برای وصل شدن به جنوب و به غرب هستند؛ به‌خصوص منطقه ما در تبادلات اقتصادی دوران جهانی‌شدن (Globalization) که منطقه عقب‌مانده است. شما اگر به تمام آسیای میانه و جنوبی ببینید که افغانستان در میان آن‌ها واقع شده است- چون یک گوشه ما در آسیای میانه واقع شده است و یک گوشه ما

در آسیای جنوبی - ما در مجموع این کشورها در بدهستان‌ها از لحاظ اقتصادی زیاد سهم نداریم. علی‌رغم رشد اقتصادی چین، علی‌رغم رشد اقتصادی هند. اما وصل این کشورها؛ [یعنی] همگرایی و یا (Integration) این کشورها می‌تواند این کشورها را به یک میدان قوی بدهستان، چه از لحاظ تأمین انرژی گاز، نفت، برق و چه از لحاظ بازار مصرفی و نیروی کار و نیروی جوان و غیره، تبدیل کند. این فرصت‌ها به‌صورت تئوریک کاملاً وجود دارند؛ ولی پیش‌شرط تحقق آن، داشتن امنیت است و برای ما به‌لحاظ استراتژیک هم بسیار مهم است؛ به‌خاطر که بتوانیم انحصار پاکستان را به‌عنوان یک مخرج استراتژیک بشکنیم و راه‌های دیگر وصل به جهان را در نظر بگیریم، در شمال و غرب، مثل چابهار، یا وصل افغانستان به دریای خزر. اما این‌ها بسیار پروژه‌های طولانی [مدت] هستند. شما ببینید تاپی پروژه‌ای است که در زمان طالبان این ایده شروع شد و بعد جنگ‌ها و این‌ها ما شدید ادامه دادیم. حکومت کنونی افغانستان شدیداً به‌دنبال این قضیه است؛ ولی هنوز موانع پولی، مالی و به‌خصوص امنیتی وجود دارد؛ مثلاً کاسایک‌هزار انتقال برق از قزاقستان و تاجیکستان از طریق افغانستان به جنوب، یک پروژه‌ای بود که ما شدیداً [روی آن] کار کردیم؛ یعنی حکومت حامد کرزی بسیار شدید روی آن کار کرد؛ و [درباره] تمویل آن با بانک انکشاف آسیایی، با بانک جهانی با این‌ها صحبت‌هایی صورت گرفت؛ [ولی] تحقق آن احتمالاً بسیار زمان‌گیر است. پروژه وصل افغانستان از طریق دریای خزر به آذربایجان و بحیره سیاه و به ترکیه، پروژه‌ای است که من شخصاً اولین بار با وزیر خارجه وقت ترکیه که بعداً رئیس‌جمهور ترکیه شد، در سال ۲۰۰۷ گفت‌وگو کردیم. امروز حکومت فعلی هم این پروژه را ادامه می‌دهد؛ منتها تا تحقق آن سال‌ها خواهد گذشت. آنچه که انگلیسی‌دان‌ها ارتقا و یا گسترش (Connectivity) می‌گویند، یعنی تبادل انسان، مال و پیوند میان کشورها، دارای اهمیت استراتژیک و اجتناب‌ناپذیر هم است. شما به‌عنوان یک دولت ملی، نمی‌توانید در دوران پلوبالیزاسیون، نقش کلان بازی کنید؛ مگر این‌که از طرق ایجاد مناطق واحد بروید. درست است که در اتحادیه اروپا منطقه‌گرایی دچار یک بحران شده است؛ اما اتحادیه اروپا اگر بخواهد به‌عنوان یک قدرت بماند، مجبور است که متحد باشد. ما هم اگر بخواهیم به‌عنوان یکی از نقاط دارای توسعه و رشد اقتصادی و مصرف باشیم (اقتصاد تولید و مصرف هردو)، ناگزیر هستیم به‌سوی انترگراسیون و همگرایی منطقه‌ای برویم. این یک چیز الزامی است. هر حکومتی که در افغانستان به قدرت می‌رسد، باید منطقه‌گرایی را به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی سیاست خارجی خود قرار بدهد. اگر

پاکستان نتواند از طریق زور افغانستان را عمق استراتژیک خود بسازد، از طریق انتگراسیون منطقه‌ای می‌توانیم مشترکاً عمق استراتژیک یکدیگر باشیم؛ همان‌طور که فرانسه و آلمان عمق استراتژیک همدیگر هستند. اما این‌که پاکستان با توجه به ایده‌اش از چنین همگرایی استقبال می‌کند یا نه، چیز دیگر است. من فکر می‌کنم که تجربه مشکلاتی که امروز در پاکستان است؛ مشکلات اقتصادی، مشکلات در زمینه تأمین انرژی، جنبش‌های تجزیه‌طلبانه، افراطیت اسلامی که در پاکستان است، تمام این موارد باید- ولی کی نمی‌دانم- پاکستان را وادار به تجدید نظر کند.

**عرفانی:** بسیار تشکر جناب داکتر صاحب از این‌که چنین وقتی را در اختیار ما قرار دادید.

**اسپیتا:** تشکر از حوصله‌مندی شما.